|  |
| --- |
|  |
|

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
|

|  |  |
| --- | --- |
|  | معماري و فرهنگ  ***مقدمه****امروز شايد بيش از هر زمان ديگر در عرصه معماري و شهر دچار نابساماني و ناسازي هستيم. از سويي با بناهايي مواجه هستيم كه هيچ نسبتي با تاريخ و فرهنگ سرزمين ما نداشته و بدون وجود زمينه‌هاي فرهنگي، اجتماعي و فلسفي، بنا به سليقه و خوشامد كارفرمايان و طراحان، با اقتباس از نمونه‌هاي خارجي، در گوشه‌گوشه شهرهاي ما سر بر آورده و ديدگاه متحير شهرنشينان را به خود خيره مي‌نمايند. از سويي ديگر، به خصوص در زمينه معماري مسكوني، شاهد ساخت بناهايي هستيم كه تحت حاكميت ديدگاه اقتصادي به شهر و معماري و در پي سودآوري هرچه بيشتر، ويژگي‌هاي فرهنگي، اجتماعي و طبيعي زمينه ساخت خود را يكسره ناديده انگاشته و بي‌توجه به مشخصات متنوع فرهنگي اقوام گوناگون ايراني، در تمامي پهنه وسيع و متنوع سرزمين ايران، يك‌سان و يك‌شكل ساخته شده و به واسطه عدم انطباق با الگوهاي فرهنگي و شيوه زندگي، امكان زيست مطلوب و رشد و تعالي انسان‌ها در مراتب مادي و معنوي را از آنان سلب مي‌نمايند. موارد مذكور و مثا‌ل‌هاي ديگري از اين دست حاكي از عدم توجه به وجه فرهنگي معماري و اهميت غيرقابل انكار الگوهاي فرهنگي و اجتماعي در آفرينش اثر معماري بوده و زمينه تنزل معماري به ساختمان‌سازي و سرپناه‌سازي را فراهم آورده است. در سلسله مطالب معماري و فرهنگ با هدف تبيين معماري به عنوان امري فرهنگي، در پي يافتن پاسخ‌هايي براي سئوالات زير هستيم: فرهنگ چيست؟ كاركردها و مظاهر آن كدامند؟ چه ارتباطي ميان الگوهاي فرهنگي و معماري و شهرسازي مردمان يك سرزمين وجود دارد؟ در بستر فرهنگي ايران، نمودهاي معماري الگوهاي فرهنگي كدامند؟ وضعيت معماري و شهرسازي معاصر كشور ما بدين لحاظ چگونه است؟...*    **معماري و فرهنگ**[1] واژه فرهنگ همانند بسياري از واژه‌ها در زبان فارسي در طول دوران شكل‌گيري و حيات خود، در هماهنگي با سير تحول افكار و ذهنيات انسان‌ها، دچار تغييرات معنايي و كاربردي شده است. لغت نامه دهخدا فرهنگ را متشكل از دو جزء (فر، پيشوند + هنگ از ريشه ثنگ اوستايي به معني كشيدن، فرهختن و فرهنگ) مي‌داند و آن را مترادف كشيدن و نيز به معني تعليم و تربيت قرار مي‌دهد. در فرهنگ معين، واژه فرهنگ مركب از دو واژه "فر" و "هنگ" به معناي ادب، تربيت، دانش، علم، معرفت و آداب و رسوم، تدبير و چاره، عقل و خرد، واژه‌نامه و كتاب لغت ذكر شده است. در فرهنگ رشيدي (قرن 11) آمده است: « فرهنج و فرهنگ، ادب و اندازه و حد هر چيزي، و ادب كننده و امر به ادب كردن» بر اساس ريشه‌يابي واژه فرهنگ و جستجو در معاني دو جزء آن ("فر" معادل شكوه، عظمت يا جلو، بالا، بر، پيش و "هنگ" به معناي كشيدن، سنگيني و وقار و قصد و آهنگ)، فرهنگ را از نظر لغوي مي‌توان به معناي بالا كشيدن، بركشيدن و بيرون كشيدن فر و شكوه از درون انسان و متجلي كردن آن دانست. در اين صورت مي‌توان آن را مترادف تعليم و تربيت و ادب آموختن و پرورش دانست كه موجب بيرون كشيدن توانايي‌ها، پيش بردن و سوق دادن به سمت جلو و تجلي توان و گوهر دروني است. تأملي در معناي واژه فرهنگ و نحوه كاربرد آن در ادبيات منظوم و منثور ايران بيان‌گر آن است كه معناي گذشته اين واژه در زبان فارسي حداقل دربردارنده دو موضوع عمده بوده است: يكي به معناي پرورش دادن، ادب آموختن و... و ديگري شامل دسته‌اي از معاني با بار معنايي مثبت به معناي ادب، تربيت، معرفت و ...( البته لازم به ذكر است هر دو دسته اين معاني داراي بار معنايي مثبت هستند.) ذكر اين نكته و توجه به آن از آنجا حايز اهميت است كه در ادامه خواهيم ديد تعاريف متداولي كه امروزه از كلمه فرهنگ وجود دارد بيان‌گر نوعي تبديل و تغيير در معنا و نحوه كاربرد اين واژه در ادبيات ايران و جهان است. در جهت روشن شدن معناي امروزي واژه فرهنگ از ميان تعاريف موجود چند نمونه متفاوت بيان مي‌شوند:"- فرهنگ كليت درهم تافته‌اي است شامل دانش، دين، هنر، قانون، اخلاقيات، آداب و رسوم و هرگونه توانايي و عادتي كه انسان به عنوان عضوي از جامعه به دست مي‌آورد. (تايلور، انسان‌شناس انگليسي ،1871)- يك فرهنگ اشارتي است به راه و روش مشخص يك گروه از آدميان يا طرح كامل زندگي آنان. (كلاكن، انسان‌شناس آمريكايي،1951)- فرهنگ كليتي تام است از ويژگي‌هاي مادي، فكري و احساسي كه يك گروه اجتماعي را مشخص مي‌كند. فرهنگ نه تنها هنر و ادبيات را در برمي‌گيرد، بلكه شامل آئين‌هاي زندگي، حقوق اساسي نوع بشر و نظام‌هاي ارزشي سنت‌ها و باورها مي‌باشد. (يونسكو، ۱۹۹۷)- فرهنگ عبارت است از ارزش‌هايي كه اعضاي يك گروه معين دارند. هنجارهايي كه از آن پيروي مي‌كنند و كالاهاي مادي كه توليد مي‌كنند. (گيدنز، جامعه شناس انگليسي، ۱۹۸۹)" (آشوري، 1386)- فرهنگ عبارت است از كيفيت يا شيوه‌اي بايسته و يا شايسته براي آن‌دسته از فعاليت‌هاي حيات مادي و معنوي انسان‌ها كه مستند به طرز تعقل سليم و احساسات تصعيد‌شده‌ آنان در حيات معقول تكاملي باشد. (علامه جعفري)تعاريف موجود بسيار متنوع هستند،‌ اما پس از بررسي مجموعه‌اي از اين تعاريف مي‌توان به نكات مشتركي رسيد كه در اكثر آنها به شيوه‌ها و بيان‌هاي گوناگون تكرار مي‌شوند. بررسي اشتراكات تعاريف و توجه به نمودهاي بارز الگوهاي فرهنگي در زندگي روزمره مي‌تواند تا حدي روشنگر چيستي مقوله فرهنگ، كاركردها، مظاهر و مصاديق آن باشد. بر اين اساس مي‌توان گفت فرهنگ الگوهاي كلي ذهني مشترك و مرسوم در ميان اعضاي يك اجتماع فرهنگي است كه به نحوه تفكر، احساس و رفتار اعضاي آن اجتماع در رابطه با خود، ديگران، محيط (طبيعي و مصنوع) و ماوراء، در مراتب مادي و معنوي زندگي، شكل‌هاي معني‌دار و مشخصي مي‌بخشد؛ به گونه‌اي كه قابليت اين الگوها در طول تاريخ در تضمين بقاي آن اجتماع فرهنگي و متعادل نمودن روابط اعضاي آن با موارد ذكر شده اثبات شده باشد. به اين ترتيب فرهنگ به اعضاي يك اجتماع انساني در تطبيق با محيط زيست و تنظيم روابط اجتماعي‌ قابليت‌ها و آمادگي‌هاي شكل گرفته و الگوداري مي‌بخشد. بين فرد، جامعه و محيط تعادل برقرار مي‌سازد، به سبب ماندگاري و پايداري در طول زمان و مشترك بودن ميان اعضاي يك اجتماع، تداوم‌بخش حيات اجتماعي و وحدت بخش و انسجام دهنده ارزش‌هاي جامعه است. از سوي ديگر از آنجا كه در ميان گروه‌هاي مختلف انساني و در رابطه با وضعيت طبيعي، جغرافيايي، اعتقادي و... مختلف شكل گرفته و در بين جوامع گوناگون متفاوت است، از عوامل هويتي يك گروه انساني محسوب مي‌شود. در حقيقت "هر فرهنگ الگوهاي رفتاري ويژه‌اي را در اعضايش مي‌پروراند كه با آن الگوها بتوانند بهتر و آسان‌تر خود را با محيط زيست خود تطبيق دهند و روابط اجتماعي بين آنها به گونه‌اي تنظيم گردد كه كمترين تنش‌ها را در روابط داخلي‌ خود داشته و در برخورد با جهان بيرون به گونه‌اي رفتار كنند كه به دوام و بقاي اجتماع فرهنگي‌ آنها آسيب سهمگيني وارد نيايد." (ثلاثي، 1387) بنابراين الگوهاي فرهنگي به طور آگاهانه و ناآگاهانه بر تمام رفتارها و كنش‌هاي اعضاي جامعه نفوذ كرده و در تمام شئون زندگي آنان همواره حضور دارند. اين الگوها كه در اثر تعامل اعضاي يك اجتماع انساني با يكديگر و با طبيعت زيستگاه خود در طول ساليان متمادي شكل مي‌گيرند، به صور گوناگون در نحوه تفكر، احساس و رفتار،‌ شيوه زندگي، كليه تلاش‌هاي مادي و معنوي آنان، از جمله در تمامي مصنوعات يك مجموعه انساني، عينيت مي‌يابند. از ميان تمام مصنوعات انساني، شهر و معماري نيز به عنوان نمودهايي از تلاش انسان‌ها در سامان دادن به جريان زندگي خصوصي و عمومي خود در مراتب مادي و معنوي وجودشان، به واسطه انسان‌هاي پديد آورنده خود در ارتباط مستقيم با الگوهاي فرهنگي قرار گرفته و ريشه در فرهنگ مردمان يك سرزمين دارند. در حقيقت ساكنان يك محدوده فرهنگي و سرزميني بر اساس ارزش‌ها، باورها، فضاي حاكم بر انديشه و تلقي ذهني آنها از نظم، كه خود متاثر از عوامل گوناگوني است، در بستر يك سرزمين با ويژگي‌هاي جغرافيايي و اقليمي مشخص و در تعامل با شرايط اقتصادي، به سازمان‌دهي و ايجاد نظم در محيط زندگي خود مي‌پردازند و ماحصل اين فرايند طولاني‌مدت از تاثير و تاثر عوامل فرهنگي و سرزميني در يك جامعه انساني، تكوين و تجلي مفهوم معماري در معناي جامع و كامل خود است. همه محيط‌هاي انسان‌ساخت، نتيجه انتخاب راه‌حل‌هايي از بين تمام گزينه‌هاي ممكن‌اند. "انتخاب‌هاي خاصي كه جامعه روا و عرف مي‌شمارد مظهر فرهنگ آن جامعه است. در حقيقت يكي از راه‌هاي بررسي فرهنگ نظر كردن به عام‌ترين انتخاب‌هاي جامعه است. روايي انتخاب‌هاست كه در هر فرهنگ اماكن و بناها را از اماكن و بناهاي فرهنگ‌هاي ديگر متمايز مي‌كند." (راپاپورت، 1388) بنابراين معماري پديده‌اي فرهنگي و به اين اعتبار پديده بومي است. علي‌رغم آنكه معماري و شهر محصول تاثيرگذاري عوامل متعددي نظير اقليم، جغرافيا، اقتصاد، ويژگي‌هاي اجتماعي و فرهنگي و... هستند، اما در ميان عوامل ياد شده "فرهنگ" در تعامل با ويژگي‌هاي محيطي، نقشي تعيين‌كننده در نحوه شكل‌گيري محيط‌هاي انسان‌ساخت ايفا مي‌نمايد.در ادامه مطلب و در پي تبيين معماري به عنوان موضوعي اساساً فرهنگي نمونه‌هايي از نحوه تاثير الگوها و باورهاي فرهنگي در شكل‌گيري شهر و معماري ايراني، در مراتب معنوي و مادي آن مورد بررسي قرار خواهد گرفت.در تاريخ ايران و در انديشه ايرانيان باستان، شهر نمادي از بهشت، مكاني براي تجلي آرمان‌هاي جامعه انساني، ارزش‌ها، آرزوها و مكاني مقدس است. در باور آنان شهر محلي است براي محافظت انسان در برابر گزندهاي اهريمن؛ حصار شهر همچون سنگري شهرنشينان را در برابر اهريمن ويرانگري و تباهي كه در محيط‌هاي نامنظم و آشفته بيرون شهر منزل دارد، حفظ مي‌نمايد. بنا نهادن شهر همراه با آيين‌هاي اسطوره‌اي در مكان و زمان خاص، پي‌افكني شهر توسط پادشاهان اساطيري، ايجاد شهر در مكان چشمه يا كوه مقدس يا در محل درگذشت يا شهادت شخصيت‌هاي ممتاز مذهبي و پرداختن به موضوع "آرمانشهر" در متون قديمي، شواهدي مبني بر پيوستگي عميق مفهوم شهر با باورها و اصول ارزشي انسان‌هاي ايراني هستند. جستجوي واژه شهر در ادبيات منظوم و منثور ايراني، كه خود از مهمترين مظاهر فرهنگي ايراني است، نيز بيان‌گر جايگاه شهر، به عنوان نمادي از بهشت، در انديشه انسان‌هاي ايراني است: ما به فلك بوده‌ايم، يار ملك بوده‌ايم باز همان‌جا رويم جمله كه آن شهر ماست (مولوي)معماري در مقياس ساخت بناها نيز در مرتبه معنوي خود نمودي است از تلاش انساني در جهت ايجاد محيطي ايده‌آل و ناحيه‌اي امن و منظم در دل جهاني ناامن و آشفته. در جهان‌بيني معناگرا، پديد آوردن معماري در واقع كوششي است در جهت آفرينش نمونه‌هاي مصنوع و زميني مكان‌هاي مثالي مربوط به عالم برتر و جاودانه‌اي كه در تصورات و باورهاي معنوي آن قوم همواره مورد توجه و تذكر هستند. در اين مرتبه معماري فراتر از مرتبه ملموسات و محسوسات، مظهر امر مقدس و دربردارنده والاترين معناها و حقايق است. معماري دوره تاريخي ايران (از ابتدا تا انتهاي دوره قاجار)، دربردارنده بناها و مجموعه صوري است كه هركدام از پس صورت و كاركرد مادي خود، از باورهاي معنوي جانشين خدا بر روي زمين در جهت خلق جهاني كامل، مطابق صورت الهي آن سرچشمه گرفته و با اشارات نمادين به ارزش‌هاي معنوي، به زيباترين وجه نمايان‌گر باورهاي فرهنگي و ارزش‌هاي ايرانيان هستند. خانه ايراني، تمثيلي از الگوي مثالي مسكن (محل آرامش و سكينه) در بهشت است و باغ ايراني تبلور زميني بهشتي است كه در باورهاي معنوي ايرانيان همواره از آن به خرمي ياد شده و خود اشارتي و بياني است از آيات الهي و يادآور او.حافظا خلد برين خانه موروث من است اندرين منزل ويرانه نشيمن چه كنم (حافظ)علاوه بر مواردي كه ذكر شد، در مرتبه مادي و در ساختار كالبدي شهر و معماري نيز با حضور موثر و تعيين‌كننده عوامل فرهنگي، به ويژه در ارتباط با جهان‌بيني و نظام اعتقادي ايرانيان مواجه هستيم. در ادامه اين موضوع و در مطلب آينده به ريشه‌هاي فرهنگي معماري و شهر در مرتبه مادي آن خواهيم پرداخت.  منابع و ماخذ:آشوري، داريوش (1386)، تعريف‌ها و مفهوم فرهنگ، چاپ سوم، نشر آگه، تهران.ثلاثي، محسن (1387)، جهان ايراني و ايران جهاني، چاپ پنجم، نشر مركز، تهران.راپاپورت، آموس (1388)، انسان‌شناسي مسكن، چاپ اول، نشر حرفه هنرمند، تهران.منابع عكس‌ها: اينترنت   **معماري و فرهنگ**[2] در مطلب گذشته و در پي تبيين معماري به عنوان پديده‌اي فرهنگي، پس از توضيحي مختصر در رابطه با مفهوم فرهنگ، اشاره شد كه معماري و شهر به عنوان محيط‌هايي انسان‌ساخت، به واسطه انسان‌هاي پديدآورنده آنها در ارتباط مستقيم با الگوهاي فرهنگي اجتماع انساني بستر تكوين خود قرار گرفته و ريشه‌هاي خود را در فرهنگ مردمان آن سرزمين محكم نموده‌اند. به تاثير باورهاي فرهنگي بر معماري و شهر در مرتبه معنوي آن، آنجا كه شهر در باور انسان ايراني مكاني مي‌شود امن و مقدس در برابر جهان آشفته و ناامن خارج از آن و آنجا كه معماري تبلوري مي‌شود از الگوهاي مثالي موجود در ذهن انسان براي ايجاد نظمي مبتني بر ايده‌هاي ذهني معنوي و مقدس، تا اين جهان را بر گونه مثالي از جهان كامل معنوي شكل دهد، نيز اشاراتي شد. بنابر موارد مذكور در مطلب پيشين، آنچه به عنوان معماري يك سرزمين خوانده مي‌شود، در حقيقت چيزي نيست جز تجلي تعامل الگوهاي فرهنگي مردمان يك بوم با مختصات محيط طبيعي، در قامت عناصر مصنوع با هدف به سامان نمودن جريان زندگي فردي و جمعي انسان‌ها در مراتب گوناگون مادي و معنوي. معماري بيان مصنوع و مادي ساختارها و الگوهاي ذهني انسان‌ها در نحوه به سامان نمودن و نظم دادن به جريان زندگي، در انطباق با شيوه زندگي، طبيعت، جغرافيا و... است. اما الگوهاي فرهنگي و ساختارهاي ذهني، نه تنها در نحوه تلقي انسان‌ها از چيستي و مفهوم شهر و معماري (آن‌گونه كه در مطلب پيشين به آن اشاره شد)، بلكه در صورت شهر و معماري نيز قابل بازيابي و مشاهده است. ذكر اين نكته نيز حايز اهميت است كه در هر محدوده سرزميني، بنا به علل گوناگون، برخي از عوامل تعيين‌كننده فرهنگي نقش مهمتري در شكل دادن به الگوهاي فرهنگي مردمان آن سرزمين ايفا مي‌نمايند. از ميان عوامل تعيين‌كننده فرهنگي (نظير شرايط اقليمي، جغرافيايي و...)، جهان‌بيني و نظام اعتقادي از جمله مهمترين عوامل فرهنگ‌ساز و عاملي مهم در انسجام يك اجتماع فرهنگي است. نظام اعتقادي در جامعه‌اي با جهان‌بيني معنوي سرچشمه اصلي ارزش‌ها، باورها و آرمان‌هاي جامعه را تشكيل مي‌دهد؛ تحت تاثير جهان‌بيني آن قوم، ملاك تفكر، احساس و رفتارهاي اعضاي آن گروه انساني مي‌شود و بي‌ترديد تاثير بي‌بديل خود را در تمام مصنوعات انساني از جمله شهر و معماري برجاي مي‌گذارد. در ادامه مطلب به بيان مجموعه‌اي از ويژگي‌هاي فرهنگي ايرانيان به خصوص در ارتباط با جهان‌بيني و نظام اعتقادي و تبلورات مادي آن در عرصه شهر و معماري مي‌پردازيم. از ميان ويژگي‌هاي فرهنگي ايرانيان كه تاثير تعيين‌كننده‌اي در نحوه پذيرش نظام اعتقادي و شكل‌گيري ارزش‌ها، باورها و آرمان‌هاي آنان داشته و در تمامي مصنوعات حاصل انديشه و تفكر آنان به ويژه هنرهاي اصيل ايراني، نمودي بارز دارد،‌ معناگرايي ايرانيان است. "...ايرانيان قديم حتي پيش از ظهور آيين زرتشت برپايي مجسمه‌ها را بد مي‌دانستند. آنها تصور نمي‌كردند خدايان همانند انسان‌ها باشند. خداي زرتشت و فرشتگان هيچ‌كدام صفت مجسم و عيني ندارند. حتي ايزدان آريايي قبل از زرتشت فارغ از هرگونه محدوديت و صفت مجسم هستند. در هنر ايراني حتي پيش از اسلام، پيكرتراشي با ابعاد واقعي بدن انسان به چشم نمي‌خورد و ويژگي آن كاربرد نمادهاي انتزاعي براي بازنمود جاودانگي ارزش‌هاي جهاني و حقايقي فراسوي ملموسات و محسوسات است..." (ثلاثي، 1387) پس از ظهور دين مبين اسلام در ايران و در پرتو تعاليم معنوي آن، اين ويژگي در نهاد ايرانيان مسلمان تثبيت شده و قوت بيشتري يافت. در چنين بستر فرهنگي و به هنگام ايجاد معماري، اصالت به آفرينش"فضا"يي داده مي‌شود كه در عين تعريف شدن و تحديد شدن با صور مادي، خود از مظاهر مادي تهي و سرشار از معناست. در حقيقت فضا و معناي متبلور شده از طريق آن، اساس آفرينش معماري در فرهنگ ايراني است.از سوي ديگر مفهوم توحيد، حتي پيش از ظهور دين اسلام، براي ايرانيان مفهومي آشنا بوده است. اعتقاد به وجود مركز يگانه‌اي كه عالم وجود قايم به ذات اوست و هر موجودي به واسطه اتصال به اين مركز يگانه زندگي مي‌گيرد، در ذهنيت انسان ايراني از ديرباز وجود داشته است. به اعتباري شايد بتوان گفت كه ظهور اصل مركزيت در هنرهاي ايراني و در شهر و معماري اين سرزمين، نمود كالبدي اين باور و توجه به مظاهر گوناگون اين مفهوم در طبيعت (مانند مركزيت خورشيد در منظومه شمسي و...) است. مركزيت معنوي كعبه براي انجام اعمال عبادي مسلمانان، مركزيت معنايي و كاركردي مسجد در محلات شهرهاي ايراني، مركزيت بازار در بسياري از شهرهاي ايراني، مركزيت حياط در بسياري از بناهاي معماري ايراني از جمله خانه ايراني، مركزيت حوض آب در حياط خانه ايراني، مركزيت در نقش قالي ايراني و... همگي نشان از توجه به اصل مركزيت در باورهاي اسلامي و انديشه انسان ايراني دارد.مجموعه جهان‌بيني معناگراي ايرانيان و اهميت مفهوم مركزيت در فضاي ذهني آنان، سبب شده تا مركز فضا، مهمترين بخش فضا، همواره خالي از ماده و سرشار از مفاهيم آرماني و تجلي‌گاه ارزش‌ها باشد. به عنوان مثال حياط مركزي خانه‌هاي ايراني، از ساخت‌هاي مصنوع تهي و جايگاهي است براي ظهور و بروز زيباترين مظاهر طبيعت: آب، نور، گياه، آسمان؛ تجلي هميشگي آيات حضور خداوند و تذكري دايمي بر زيبايي‌هاي حيات. حياط، قلب خانه و بسياري از بناهاي ايراني، محل ظهور و گرامي‌داشت نشانه‌هاي خداوند و ارزش‌هاي معنوي انساني ايراني است.از سوي ديگر، مفهوم مركزيت در معماري و هنرهاي ايراني كه از باور توحيدي مردمان اين سرزمين نشات مي‌گيرد، با اهميت نظام خانواده در ساختار زندگي ايرانيان و شيوه زندگي در اين مرزوبوم نيز هماهنگ بوده است. وجود خانواده‌هاي گسترده (خانواده‌هايي كه مجموعه‌اي از خويشاوندان با هم و در يك خانه زندگي مي‌كنند.) كه خود نمونه‌اي از ويژگي‌هاي فرهنگي در مرتبه زندگي اجتماعي است، با فرم مركزگراي خانه ايراني كه در آن خانواده‌هاي كوچك و متعدد خانواده گسترده حول يك حياط مركزي گرد هم مي‌آمده‌اند، در تناسب بوده است. به اين ترتيب در معماري دوره تاريخي فرم خانه در هماهنگي با شيوه زندگي شكل مي‌گرفته است.از ديگر تجليات باورهاي فرهنگي ايراني كه در هماهنگي با زمينه طبيعي سرزمين ايران، به بهترين وجه امكان ظهور و بروز يافته است، كاربرد نور است. اعتقاد و توجه به آيه شريفه "الله نور السموات و الارض" در انديشه ايرانيان مسلمان و جايگاه نور در تفكرات حكيمان و فيلسوفان اين سرزمين، همگي شواهد و دلايلي است بر اهميت نور در باورهاي انسان ايراني و معاني نمادين و مقدسي كه بر آن مترتب است. اين باورها در معماري و شهر ايراني عينيت يافته است؛ به اين ترتيب كه كاربرد نور در معماري اين سرزمين، در وجه نمادين خود به عنوان نشانه‌اي از عقل الهي و عامل هدايت از جايگاه ويژه‌اي برخوردار است. تغيير ميزان نور و روشنايي در رسيدن از ورودي خانه تا حياط خانه، تابش نور در فضاي شبستان و گنبدخانه مساجد و تاثير آن در ايجاد حس معنوي و روحانيت در فضا، ايجاد فضاهايي متنوع از طريق به‌كارگيري نور و سايه در فضاهاي شهري مناطق مركزي ايران (در هماهنگي با ويژگي‌هاي اقليمي و معاني نمادين) و... به عنوان نمونه‌هايي از كاربرد نور، بازتاب وجهي ديگر از فرهنگ و باورها در شكل دادن به معماري و شهر است. جايگاه والاي نظام خانوادگي در زندگي اجتماعي مردم ايران و توجه به اصول اعتقادي دين اسلام مبني بر ايجاد محرميت، حريم و خلوت براي كاركردهاي مادي و معنوي خانواده مسلمان و اهميت به حرمت انسان و تاثير اين عقايد در شكل‌گيري شهر و معماري، از بارزترين تجليات اصول اعتقادي و فرهنگي در معماري و شهرسازي ايران بوده است. شكل‌گيري "حياط" در مركز خانه‌ها (در هماهنگي با عوامل متعدد طبيعي و فرهنگي) و اتكا خانه به فضاهاي داخلي و حياط جهت تامين نور و ديد و تهويه؛ تقسيم فضايي خانه به دو بخش مجزاي "اندروني" (محل حضور اعضاي خانواده) و "بيروني" (محل حضور ميهمانان و اشخاصي كه نمي‌بايست وارد حريم خانواده مي‌شدند)؛ هم ارتفاع بودن خانه‌ها و جان‌پناه‌هاي بلند بام كه امكان اشراف خانه‌ها به يكديگر را از بين مي‌برد؛ قرار دادن فضايي به نام "هشتي" در ابتداي ورود به خانه كه از مهمترين كاركردهاي آن مسدود نمودن ديد مستقيم به حياط و فضاهاي داخلي خانه بود؛ وجود كوبه‌هايي با صداهاي متفاوت بر روي در نشان‌دهنده جنسيت مراجعه كننده به خانه و... از تجليات يك اصل اعتقادي و فرهنگي در شهر و معماري در مقياس‌هاي مختلف است.اعتقاد به تقدس آسمان و تلقي آن به عنوان مكاني متعالي، جايگاه زندگي جاودانه، پايگاه فرشتگان و محل صدور احكام و اوامر الهي، در باور ايرانيان، قبل و بعد از اسلام، سبب شده است تا در معماري ايراني، سقف، به نام "آسمانه" خوانده شود. نسبت دادن نام آسمانه به سقف فضاها و ارتقا كيفيت فضا به واسطه به كارگيري انواع تمهيدات معمارانه در سقف، از جمله ايجاد تزييناتي مانند گچ‌كاري، آينه‌كاري، مقرنس، تعبيه نورگيرهاي زيبا با شيشه‌هاي رنگي،‌ به‌كارگيري انواع نقش‌هاي هندسي و... نشان از باوري معنوي دارد كه انسان ايراني را بر آن مي‌دارد تا پوشش سقف مكان زيست دنيوي خود را مثالي از آسمان قرار دهد و اجزا معمارانه فضا را ابزاري نمايد براي تجلي بخشيدن به باور معنوي خود. چنين نمونه‌هايي به عنوان شواهدي بر تاثيرپذيري شهر و معماري از الگوهاي فرهنگي، رفتاري، ارزش‌ها و باورهاي انسان‌هاي آفريننده خود، در معماري و شهرسازي سرزمين‌هاي گوناگون قابل مشاهده و پيگيري‌اند. بدون ترديد نحوه تاثير الگوهاي فرهنگي بر مصنوعات انساني در سرزمين‌هايي كه مهد تمدن‌ها و فرهنگ‌هاي كهن بوده و از سابقه زيست طولاني‌تري برخوردار هستند، در اثر گذشت زمان و تاثير و تاثر عوامل گوناگون تاريخي، اجتماعي، اقتصادي، طبيعي و ... داراي پيچيدگي‌هاي خاصي است و فلات ايران با برخورداري از بيش از چند هزارسال سابقه تمدن و زيست در حوزه فرهنگي و طبيعي خود، از جمله اين سرزمين‌هاست. در مطلب آينده به ادامه اين موضوع خواهيم پرداخت. منابع و ماخذ:اردلان، نادر، بختيار، لاله (1379 )، حس وحدت، نشرخاك، اصفهان.ثلاثي، محسن (1387)، جهان ايراني و ايران جهاني، چاپ پنجم، نشر مركز، تهران.منابع عكس‌ها: اينترنت، آرشيو دفتر معماري و طراحي شهري    **معماري و فرهنگ**[3] شهر و معماري به عنوان بارزترين و سرراست‌ترين تجليات فرهنگ يك جامعه انساني، مظاهري هستند از الگوهاي فرهنگي و ذهني آفرينندگان خود. اعضاي يك اجتماع فرهنگي با تلقي خاصي كه بسته به فرهنگ خود، از مفهوم نظم در ذهن دارند، با هدف سامان بخشيدن به جريان زندگي خصوصي و عمومي اعضاي آن اجتماع، دست به سامان‌دهي محيط مي‌زنند؛ معماري و شهر حاصل اين تلاش است. در مطالب گذشته و با هدف تبيين معماري به عنوان امري فرهنگي، به بيان نمونه‌هايي از تاثير الگوهاي فرهنگي در شهر و معماري در بستر فرهنگي سرزمين ايران پرداختيم. از ساخت و پرداخت شهر به مثابه مكاني آرماني و نمادي از بهشت بر روي زمين، در جهت ايجاد محيطي منظم و امن در دل جهاني آشفته و ناامن سخن گفتيم. در مرتبه مادي شهر و معماري نيز به تبيين تاثير جهان‌بيني معناگرا و باور توحيدي مردمان اين سرزمين در درك و انتقال معناي فضا و ظهور اصل مركزيت در هنرهاي ايراني، تلقي ايرانيان از عنصر طبيعي نور و كاربرد آن در معماري و شهرسازي و اعتقاد به اصل ديني محرميت، حرمت انسان و خانواده و تجليات بارز آن در شهرسازي و معماري پرداختيم. در مطلب حاضر به ذكر نمونه‌هاي ديگري از تاثيرات الگوهاي فرهنگي و ساختارهاي ذهني در معماري و شهرسازي خواهيم پرداخت و البته وضعيت معماري معاصر ايران را از اين وجه نيز مورد بررسي قرار خواهيم داد. ويژگي فرهنگي ديگر ايرانيان كه نمونه‌هايي از بهترين تجليات آن در معماري اين مرز و بوم قابل مشاهده و بازيابي است، كمال‌گرايي و فراهم آوردن هوشمندانه زمينه استفاده حداكثري از امكانات حداقلي است. از نمونه‌هاي تبلور اين ويژگي فرهنگي در معماري، به عنوان مثال، مي‌توان به نحوه برخورد با عنصر طبيعي باد اشاره نمود. توجه به عنصر طبيعي باد و جهت وزش بادهاي مطلوب و نامطلوب از جمله عوامل تاثيرگذار در ساخت بناها بوده است. "نمونه خانه‌هاي باقيمانده از تپه زاغه قزوين (آثار به دست آمده مربوط به اواخر هزاره هشتم تا اواسط هزاره پنجم پيش از ميلاد است) نشان مي‌دهد كه انتخاب جهت خانه‌ها و كشيدگي آنها با توجه به دو باد دايمي راز و مه در دشت قزوين بوده است، به گونه‌اي كه مانع ورود باد مزاحم به داخل خانه شود." (پيرنيا، 1386) در اين زمان مساله باد از طريق نحوه جهت‌گيري خانه‌ها حل شده است،‌ اما اين مساله در قرون بعد و در اثر تلاش و ممارست كمال‌گرايانه منجر به فراهم آوردن زمينه استفاده بهينه از جريان باد و اختراع بادگير شد. عنصري معمارانه بر فراز خانه‌هاي برخي از مناطق ايران از جمله يزد كه از طريق برقراري جريان باد در درون خانه، امكان تهويه و خنك شدن فضاهاي داخلي خانه و تامين آسايش به خصوص در اقليم گرم و خشك را فراهم مي‌آورد.از ديگر تاثيرات اصول اعتقادي، به عنوان يكي از مهمترين عوامل تعيين‌كننده فرهنگي در صورت شهر و معماري مي‌توان به چشم‌انداز شهرهاي ايراني در دوره تاريخي اشاره نمود. حضور چشم‌گير و بارز گنبدها، مناره‌ها و گلدسته‌ها با كاشي‌هاي فيروزه‌اي در تباين با رنگ خاكي زمينه شهر در دورنماي اين شهرها، خود شاهدي است بر هماهنگي صورت شهر با مشخصات فرهنگي و اعتقادي ايرانيان مسلمان. در اين شهر، مساجد، حسينيه‌ها و ساير مكان‌هاي مذهبي، در مقياس شهر و محله، متناسب با شان و جايگاه كاركردي و معنايي خود در ذهن انسان مسلمان ايراني، به لحاظ ابعاد و اندازه‌ها بزرگتر از ساير بناها ساخته شده، در امتداد ساختار اصلي شهر و محله و در مركزيت كاركردي شهر و محلات آن مكان‌يابي مي‌شدند. در فرهنگ ايرانيان طبيعت جايگاه خاصي دارد. طبيعت و مظاهر گوناگون آن آياتي گويا و زيبا از وجود خداوند متعال بوده و نظاره آسمان، ستارگان، گياهان و تغيير و تحولات آنها، همراه با تفكر و تدبر در آيات الهي، همواره مورد توجه و تذكر بوده است. اهميت عناصر چهارگانه در نزد ايرانيان از قديم الايام، تلقي آب به عنوان نماد پاكي و روشني، استنباط معاني نمادين و والا از نور همچون نماد عقل الهي، مظهر هدايت و وجود سوره و آيه‌اي به اين نام در قرآن، همگي نشان از جايگاه ارزشمند عناصر طبيعي در ديدگاه انسان ايراني دارد. به اين اعتبار در شهر و معماري ايراني ايجاد امكان تعامل با مظاهر گوناگون طبيعت همواره مورد توجه بوده است. حياط در معماري ايراني فضايي است براي حضور هميشگي طبيعت با جلوه‌هاي گوناگون و متنوع آن. حياط خانه ايراني، آب و نور و گياه و آسمان را در درون خود جاي داده و ساكنان خانه را در معرض رابطه هميشگي با زيباترين جلوه‌هاي آفريدگار قرار مي‌دهد. از سوي ديگر، باغ‌هاي ايراني با به‌كارگيري هنرمندانه عناصر طبيعي، گياه، آب و خاك، از بهترين نمودهاي معمارانه تعامل فرهنگ و طبيعت در بستر فرهنگي ايران زمين هستند. چنين نمونه‌هايي (آن‌گونه كه در اين مطلب و مطلب پيشين اشاره شد) شواهدي هستند بر نحوه تاثير الگوهاي ذهني و ويژگي‌هاي فرهنگي در شهر و معماري به عنوان محيط‌هايي مصنوع كه در جهت سامان دادن به جريان زندگي خصوصي و عمومي جامعه انساني در مراتب مادي و معنوي، توسط انسان‌هاي متعلق به يك اجتماع فرهنگي، پديد مي‌آيند. الگوهايي كه تحت تاثير عوامل گوناگون موثر بر فرهنگ نظير جهان‌بيني، ويژگي‌هاي طبيعي و جغرافيايي و... در اثر تعامل طولاني‌مدت انسان‌ها با يكديگر و با محيط طبيعي در طول تاريخ پديد مي‌آيند و به گونه‌اي آگاهانه و يا ناآگاهانه در تفكر، احساس و رفتار و در تمام مصنوعات حاصل انديشه آن اجتماع انساني رخ مي‌نمايند. با اين وصف و به اعتبار تاثير الگوهاي فرهنگي در شهرسازي و معماري، مجتمع‌هاي زيستي گوناگون در سرزمين ايران در مقياس‌هاي گوناگون ساختار و اجزا خود داراي اصولي مشترك برخاسته از ويژگي‌هاي كلي فرهنگ ايراني بوده و از مشابهت‌هايي برخوردارند. مركزيت، تنوع، تعادل، هماهنگي با طبيعت، وحدت در كثرت، نظم و نظام، كامل بودن و... از مفاهيم مشترك موجود در محيط‌هاي انسان‌ساخت ايراني هستند. اما نكته مهم در اين باب آن است كه تركيب جمعيتي سرزمين ايران از آغاز، تركيبي چندقومي و ناهمگن بوده است. ايران به لحاظ اقوام گوناگون موجود در آن،‌ همچون طبيعت آن، سرزميني رنگارنگ و بسيار متنوع است. همه اين اقوام اعم از كرد و لر و بلوچ و آذري و گيلك ضمن آنكه به واسطه وجود حلقه‌هاي مشتركي همچون زبان فارسي، برخورداري از ميراث فرهنگي و تاريخي مشترك، مراسم ديني و آييني مشترك و ... اجزايي به هم پيوسته و منسجم از فرهنگ فراگير ايراني در بستر فرهنگي ايران زمين هستند، هركدام از ويژگي‌هاي فرهنگي و شيوه‌هاي زندگي مختلف برخوردارند. با اين وصف و نظر به اينكه مشخصات معماري هركدام از پهنه‌هاي مختلف طبيعي و فرهنگي ايران نمودي از وضعيت اقليمي و جغرافيايي و فرهنگي آن منطقه است، بي‌ترديد ويژگي‌هاي فرهنگي هر كدام از اقوام مختلف ايراني در معماري بناهاي مناطق گوناگون ايران قابل بازيابي است. تفاوت و تنوع فرهنگي و اجتماعي اقوام گوناگون در معماري خانه‌ها به عنوان مانوس‌ترين و نزديك‌ترين كالبد به انسان، (به خصوص در نحوه سازمان دادن به فضاهاي داخلي)، نحوه و ميزان استفاده شهروندان از فضاهاي شهري و رفتارهاي آنان در اين فضاها، جزييات فضاها و نماها و... قابل مشاهده است. به عنوان مثال ويژگي‌هاي فرهنگي و رفتاري مردم شيراز به گونه‌اي است كه زندگي شهري به ويژه در فضاهاي سبز شهري و بوستان‌ها در اين شهر از رونق خاصي برخوردار است. شيرازي‌ها به طورعام اهل تفريح و تفرجند؛ وجود باغ‌هاي متعدد در شهر شيراز ترجمان كالبدي و فضايي اين ويژگي فرهنگي است. در حالي‌كه در اكثر شهرهاي مناطق مركزي ايران،‌ ويژگي درون‌گرايي شهروندان به همراه شرايط نامساعد اقليمي، خانه را محل مراودات اجتماعي و گذران اوقات فراغت قرار داده است. بدون ترديد از اين قسم مشخصات ويژه فرهنگي و رفتاري در اقوام گوناگون ايراني ساكن مناطق مختلف اين پهنه زيستي كهن بي‌شمار موجود است. از سوي ديگر معماري و شهر به عنوان مكان‌هايي براي زيست انسان‌ها كه در تمام لحظات زندگي انسان به گونه‌هاي مختلف همراه او هستند و وجود او را در برمي‌گيرند، زماني مي‌توانند به حقيقت بسترساز وقوع زندگي در معناي حقيقي آن و رشد و تعالي انسان‌ها در مراتب مادي و معنوي وجودشان باشند، كه درهماهنگي با الگوهاي ذهني و رفتاري، شيوه زندگي، ارزش‌ها و باورهاي اعضاي آن اجتماع شكل گرفته و جريان زندگي انسان‌ها را در تطابق با نيازها و خواسته‌هاي آشكار و پنهان‌، به بهترين وجه سامان دهند. اين مقوله به خصوص در زمينه معماري خانه، به عنوان عام‌ترين جنبه معماري كه خود مي‌بايست موجد مكاني براي سكونت انسان و آرام يافتن او باشد از اهميتي مضاعف برخوردار است. اما در معماري معاصر سرزمين ما،‌ با وجود تنوع عظيم فرهنگي و طبيعي و برخورداري از سابقه زيست طولاني، امروز با بناهايي مواجه هستيم كه تمام ويژگي‌هاي زمينه قرارگيري خود، اعم از ويژگي‌هاي فرهنگي مخاطبان خود و مشخصات طبيعي محيط و لزوم هماهنگي با اين مختصات را يكسره به فراموشي سپرده‌اند. بناهايي كه نه تنها با ويژگي‌هاي مختلف فرهنگي اقوام گوناگون ايراني هماهنگ نيستند، بلكه اساساً لزوم انطباق با اصول و ارزش‌هاي فرهنگ ايراني در معناي عام و فراگير آن را نيز از ياد برده‌اند. امروز تقريباً در تمام شهرهاي كشور،‌ به خصوص در شهرهاي بزرگ، از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال ايران،‌ در رشت و كاشان و بوشهر و سنندج و اهواز با بناهايي كاملاً يكسان به لحاظ ويژگي‌هاي معماري مواجه هستيم. بناهايي كه هيچ‌گونه رابطه‌اي با اصول فرهنگ ايراني و خرده‌فرهنگ‌هاي متنوع آن برقرار نمي‌نمايند. گويي در پهنه گسترده و متنوع طبيعي و فرهنگي ايران، نوعي از معماري حاصل شده كه قابل انطباق با هر اقليم و با هر فرهنگي است. آپارتمان‌هاي مسكوني و فضاهاي شهري امروز در حداقل هماهنگي با ويژگي‌هاي فرهنگي و عادات رفتاري و شيوه زندگي كاربران آنها قرار دارند. هرروز بيش از پيش از مخاطبان خود دور شده و توان برآورده ساختن نيازهاي مادي و معنوي انسان‌ها و فراهم آوردن زمينه رشد و تعالي آنها، در مراتب گوناگون وجودي را از دست مي‌دهند... در ابتداي بحث بيان شد كه معماري از مهمترين مظاهر فرهنگي بوده و به واقع آينه‌اي است در برابر فرهنگ انسان‌هاي آفريننده خود؛ با اين وصف مي‌بايست از خود بپرسيم آنچه كه امروز در آينه شهر و معماري ما ديده مي‌شود، چه تناسبي با سابقه تاريخي تمدن كهن ما، با بيشمار جلوه‌هاي درخشان و ماندگار دارد؟   منابع و ماخذ:پيرنيا، محمدكريم(1386)، سبك شناسي معماري ايراني، چاپ پنجم، نشر سروش دانش، تهران.ثلاثي، محسن (1387)، جهان ايراني و ايران جهاني، چاپ پنجم، نشر مركز، تهران.منابع عكس‌ها: اينترنت، آرشيو دفتر معماري و طراحي شهري.  |

 |

 |